

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۱۸

تحلیل تطبیقی لوازم دلیل اصل عملی

سید حسین منافی^۱

امیر حسین قاسمی سپرو^۲

چکیده

لازمه عقلی و عادی اصول عملیه که به آن اصل مثبت می‌گویند، نزد مشهور متأخران حجت نیست. اصول عملیه دو حیثیت دارد: یکی خود اصل و دیگری دلیل اصل که اماره است و لوازم آن، طبق نظر مشهور حجت است. بنابراین وقتی اصل، لازمهای دارد نمی‌توان ادعا کرد که به دلیل مثبت بودن حجت نیست بلکه باید بررسی شود که لازم برای خود اصل است یا برای دلیل آن. در این نوشتار ابتدا بررسی می‌شود، ملاک اینکه لازم، مربوط به اصل است یا اماره، ملزوم آن است که واقع باشد یا حجت بر واقع یا اعم از واقع و حجت. اگر ملزوم آن، واقع باشد، لازم اصل است و اگر ملزوم، حجت بر واقع باشد، لازم اماره است و همچنین اگر ملزوم، اعم از واقع و حجت باشد، به اعتبار حجت، لازم اماره می‌گردد. سپس به این بحث پرداخته می‌شود که هر جا ملزوم، حجت بود، لازم آن حجت نمی‌شود بلکه تنها در مواردی که ملزوم، حجت فعلیه شود (به این صورت که یا خود، حکم شرعی باشد و یا موضوع حکم شرعی باشد)، لازم آن حجت می‌گردد.

واژگان کلیدی: لوازم دلیل اصل، لوازم اصل، لوازم اماره، اماره، اصل عملی.

۱. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، manafi۱۲@yahoo.com

۲. دانش پژوه مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)، ahthspr۷۸@gmail.com

مقدمه

فقها برای استنباط احکام عملی از دو عنصر دلیل اجتهادی (امارات) و دلیل فقاهتی (اصول عملیه) استفاده می‌کنند. دلیل اجتهادی مقدم بر دلیل فقاهتی است و مجرای دلیل فقاهتی، جایی است که از ادله اجتهادی به حکم نرسند.

ادله اجتهادی و فقاهتی زوایای زیادی دارند که یکی از آنها بحث لوازم این دو دلیل است که در لوازم دلیل اجتهادی، مشهور اصولیان، قائل به حجیت آن هستند و در لوازم دلیل فقاهتی اختلاف وجود دارد؛ اما از آنجا که اصول عملیه دو حیثیت دارد: یکی خود اصل عملی که همان دلیل فقاهتی بوده و دیگری دلیل حجیت آنها که از ادله اجتهادی است، در مقام تطبیق، اشتباه‌های زیادی صورت گرفته است و گاهی لازم اصل را لازم دلیل اصل گرفته و حجت قرار دادند و گاهی لازم دلیل را لازم اصل پنداشته‌اند.

از این‌رو این مقاله در پی پاسخ به این سؤال است که ملاک تفاوت لوازم دلیل و لوازم خود اصل با توجه به تطبیقات کلمات اصولیان، چیست؟

ضرورت بحث، به این جهت است که چنانچه خواهد آمد، ثمرات مهم استنباطی بر این بحث مترتب می‌گردد. ولی آنطور که شایسته است به این بحث پرداخته نشده و هم‌چنین شرط جریان لوازم دلیل اصل عملی که خود دارای حالات گوناگونی است مورد بررسی دقیق قرار نگرفته است.

در بسیاری از موارد، بزرگانی مانند شیخ انصاری با ظرافت از این بحث استفاده نموده، ولی در کلمات شروح و حواشی به خوبی زوایای این بیانات تحلیل نشده و در برخی مواردی که بزرگان، تطبیقات این بحث را مطرح نموده‌اند، اشتباهاتی رخ داده است.

پیشینه پیدایشی بحث در رابطه با حجیت و عدم حجیت مثبتات اصول عملیه در کلمات صاحب فصول وجود دارد (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۵۰ و ۳۷۸) و بعد ایشان بسیاری از اصولیان آن را مورد پذیرش قرار دادند (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۳ ص ۲۳۳)، ولی در رابطه با اینکه اصول دو حیثیت دارد: یکی خود اصل و دیگری دلیل

حجیت آن، به‌طور تفصیلی بحث نشده است، بلکه در کلمات شیخ انصاری و آخوند خراسانی به صورت اجمالی یا پراکنده، پرداخته شده است.

اما پیشینه پژوهشی این بحث تنها مربوط به مقاله‌ای در لوح ذکری مدرسه فقهی امام محمد باقر علیه السلام بوده که به صورت گذرا اصل بحث را توضیح داده و به تطبیقات اندکی بسنده نموده است.

۱. تبیین مراد از لوازم عقلی و عادی و شرعی (اصل مثبت و اصل غیر مثبت)

مقتضای ملازمه بین دو شی، وجود لازم در فرض وجود ملزوم است. حال گاهی این ملازمه به حکم عقل، گاهی به حکم شرع و گاهی هم عادی است.

برای نمونه اگر یک دایره‌ای شکل بزرگ را به سمت یک حلقه‌ای که از آن کوچک‌تر است، پرتاب کنیم، لازمه عقلی آن، این است که این شی دایره‌ای از آن عبور نمی‌کند.

همچنین اگر نماز ظهر بخوانیم و علم به ظهر بودن هم داشته باشیم، لازمه عقلی ظهر بودن، این است که نماز در وقت خوانده شده است و یا اگر علم به ورود وقت نماز ظهر داشته باشیم و نماز بخوانیم و بعد از نماز بفهمیم که نیم ساعت از ظهر گذشته است، لازمه عقلی آن این است که نماز در وقت فضیلت خوانده شده است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۳۵۵)

اگر مقدار اموال شخصی به بیشتر از مؤونه سال او برسد لازمه شرعی آن، این است که باید خمس بدهد و اگر عدالت یک شخص اثبات شود، لازمه شرعی آن، نفوذ شهادت آن شخص است.

اگر پسری در ده سالگی گم شود و بعد از پنج سال، احتمال زنده بودن او وجود داشته باشد، لازمه عادی زنده بودن او ریش داشتن است. (تبریزی، ۱۳۶۹، ص ۵۰۶)

همچنین اگر در خانه‌ای چوب‌های بسیاری باشد و ما شک کنیم که آیا آن خانه آتش گرفته است یا نه، لازمه عادی آتش گرفتن، از بین رفتن چوب‌ها و لازمه عادی آتش نگرفتن، باقی ماندن چوب‌ها است. (موسوی قزوینی، ۱۳۷۱، ص ۴۲۹)

اگر اصل عملی، اثر شرعی داشته باشد، حجت می‌گردد، ولی اگر اثر شرعی بدون واسطه نداشته باشد، بلکه یا اثر عقلی و عادی داشته باشد و یا اثر شرعی دارد ولی بین اثر شرعی و اصل، اثر عقلی یا عادی واسطه شده باشد، آن لازمه اثبات نمی‌گردد؛ چراکه ادله حجیت اصول فقط آثار و لوازم شرعی مستقیم را دربرمی‌گیرند و توسعه ادله اصول، به قدری نیست که آثار عقلی و عادی را هم شامل شود، مثل اینکه وجود کُر در حوض به نحو کان تامه را استصحاب نماییم و با ملازمه عقلی، اتصاف این آب به کَریت را اثبات نماییم و سپس به دنبال اثبات مطهریت این آب باشیم.

۲. تفاوت ماهوی اصل و اماره

اصل و اماره عناوینی هستند که در آیات و روایات نیامده و حتی علمایی همچون شیخ طوسی، محقق، علامه حلی و شهید اول و... از این اصطلاح در کلماتشان استفاده نکرده‌اند. شهید صدر معتقد است این اصطلاح از زمان وحید بهبهانی و مدرسه ایشان گسترش یافته است. (صدر، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۱)

از آنجا که هدف اصلی این مقاله، بررسی تفاوت اصل و اماره نیست، به شیوه‌ای کوتاه به مهم‌ترین اقوال موجود در مسئله اشاره می‌کنیم.

حجج در کلمات اصولیان به دو دسته امارات و اصول تقسیم می‌شوند که در تعریف ماهیت و تحلیل آنها دو قول مهم وجود دارد، یکی منسوب به مشهور و دیگری نظریه شهید صدر است.

۱. نظریه منسوب به مشهور: اماره دلیلی است که کاشفیت دارد و کاشفیت در ملاک آن، دخیل است، ولی لزوماً علت تامه آن نیست و در مقابل، اصل، دلیلی است که در ملاک حجیت آن، کاشفیت نقشی ندارد، چه کاشفیت داشته باشد و چه نداشته باشد. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۳۱۲ و ج ۳، ص ۳۱۸؛ نایینی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۸۸؛ خویی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۱)

۲. نظریه شهید صدر: اماره دلیلی است که کاشفیت دارد و کاشفیت، علت تامه حجیت آن بوده و در مقابل، اصل، دلیلی است که کاشفیت، علت تامه حجیت آن

نیست، چه کاشفیت علت ناقصه حجیت آن باشد (اصل محرز) و چه علت ناقصه نباشد (اصل غیر محرز). (صدر، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۶۶؛ صدر، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۱۲-۱۷)

بنابر نظریه مشهور، حجیت لوازم غیرشرعی امارات، نیاز به اثبات دارد زیرا چنانچه بیان شد، ممکن است کاشفیت علت ناقصه برای حجیت اماره باشد، بنابراین برخی اصولیان مانند محقق خوئی در حجیت لوازم غیرشرعی امارات، قائل به تفصیل شده و معتقد است که وجهی برای حجیت مطلق لوازم عقلی امارات وجود ندارد، بلکه باید شمول دلیل حجیت امارات، مثل بنا عقلا را نسبت به لوازم عقلی آن اثبات کنیم و بنابراین ایشان تنها در امارات حکائیه مثل خبر و اقرار، لوازم عقلی را مترتب می‌کند (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۸۴ و ۴۰۲)، ولی بنابر نظریه شهید صدر حجیت لوازم غیرشرعی امارات، قطعی است زیرا چنانچه بیان شد، ایشان کاشفیت را علت تامه برای حجیت امارات می‌داند و روشن است که همان میزان کاشفیتی که در اماره‌ای وجود دارد، در لازمه آن نیز وجود دارد.

۳. تبیین دو حیثیت در اصول عملیه

در موارد جریان اصل عملی، علاوه بر خود اصل، دلیل آن که خود، یکی از امارات است نیز وجود دارد؛ مثلاً اصل براءت و استصحاب، اصل عملی هستند، ولی دلیل آنها مانند «رفع ما لایعلمون» و «لا تنقض الیقین بالشک» اماره هستند. ثمرات مهمی بر تفکیک بین این دو حیثیت مترتب می‌گردد:

الف) لوازم عقلی دلیل اصل حجت است برخلاف لوازم عقلی خود اصل از این رو باید در هنگام بررسی لوازم دقت کرد که چه چیزی لازمه اصل و چه چیزی لازمه دلیل اصل است.

اگر فرض کنیم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نماز جمعه واجب بوده است و در عصر غیبت شک کنیم که نماز جمعه واجب است یا نه، در اینجا استصحاب جاری شده و حکم به وجوب نماز جمعه می‌نماید.

اگر فرض کنیم که اثر عقلی وجوب نماز جمعه، وجوب صدقه دادن است باید بررسی شود که ملزوم وجوب صدقه دادن چیست؟

اگر ملزوم آن، وجوب واقعی نماز جمعه باشد، اصل مثبت است و وجوب صدقه اثبات نمی‌گردد؛ زیرا فرض، این است که وجوب نماز جمعه با اصل عملی ثابت شده است نه اماره، ولی اگر ملزوم آن، حکم ظاهری و حجت بر وجوب نماز جمعه باشد یا اینکه ملزوم، اعم از حکم واقعی و ظاهری باشد، اصل مثبت نیست، بلکه اثر اماره بوده و از آنجایی که لوازم عقلی حجت هستند، وجوب صدقه اثبات می‌گردد.

ب) دلیل اصل به سبب اماره بودن، در تعارض با اصول عملیه مقدم می‌شود و با اینکه اصل استصحاب بر اصل برائت مقدم است ولی در جایی که دلیل برائت با اصل استصحاب تعارض می‌کند، دلیل برائت از باب تقدیم اماره بر اصل مقدم می‌شود. شهید صدر در بحث استصحابی که حالت سابقه آن با اماره ثابت شده است، به این مطلب اشاره می‌کند.

در استصحاب، بحثی مطرح است که چگونه وقتی ما یقین سابق نداشته و تنها اماره‌ای بر حالت سابقه داریم، استصحاب جاری می‌شود در حالی که در استصحاب، وجود یقین سابق و عدم نقض آن به شک، شرط شده است. به این شبهه، پاسخ‌های مختلفی داده شده است.

شهید صدر برای پاسخ به این شبهه دو مقدمه را ذکر می‌کند: مقدمه اول این است که حقیقت حکم ظاهری، شدت اهمیتی بوده که مولا در تراحم حفظی بین ملاکات احکام واقعی ابراز می‌کند و موضوع تنجیز و تعذیر قرار می‌گیرد.

مقدمه دوم اینکه همانطور که در فرض یقین به حالت سابقه، اهتمام مولا نسبت به حکم استصحاب می‌شود همچنین در فرضی که حالت سابقه با اماره اثبات شده باشد نیز اهتمام مولا نسبت به حکم مورد استصحاب قرار می‌گیرد.

بنابراین استصحابی که حالت سابقه آن، به وسیله اماره اثبات شده است، حجت است و با استصحابی که حالت سابقه آن، یقینی است تفاوتی ندارد. اما این استصحاب در جایی جاری می‌شود که اماره‌ای در مقام، وجود نداشته باشد تا بر این استصحاب مقدم نباشد در حالی که دلیل اصل برائت مثل «رفع ما لایعلمون» بر این اصل مقدم می‌شود؛ زیرا این اماره بر عدم اهتمام مولا دلالت دارد و استصحاب اگرچه بر اهتمام مولا دلالت می‌کند ولی «رفع ما لایعلمون» از باب تقدیم اماره بر اصل مقدم می‌گردد. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۲۵ و ۲۲۶)

۴. ملاک لازمه دلیل اصل عملی بودن

بعد از روشن شدن حجیت لوازم دلیل اصل عملی، ممکن است شبهه‌ای به ذهن بیاید که بحث اصل مثبت بی‌ثمر است؛ زیرا در هر اصلی دلیل حجیت آن هم وجود دارد؛ بنابراین هر لازمه‌ای از باب لازمه دلیل اصل، حجت شده و اصل مثبت نیست. در جواب این شبهه گفته می‌شود: اینگونه نیست که همه لوازم، لازمه دلیل اصل باشد بلکه با توجه به ملاکی که وجود دارد، برخی لوازم، لوازم دلیل اصل بوده و برخی لوازم خود اصل است. معیار برای تشخیص اینکه لازمه‌ای، لازمه دلیل است یا لازمه خود آن، ملزوم است. ملزوم از سه حال خارج نیست:

۱. ملزوم، واقع است (اعم از حکم واقعی و موضوع برای حکم واقعی) اگر ملزوم واقع باشد لازمه، لازمه اصل بوده و اصل مثبت می‌شود؛ زیرا فرض، این است که نسبت به حکم واقعی، اصل عملی قائم شده نه اماره. برای مثال لازمه عقلی، وجوب واقعی نماز جمعه، عدم وجوب نماز ظهر است و از آنجایی فرض این است که وجوب واقعی نماز جمعه را با استصحاب که اصل عملی اثبات کرده‌ایم، لازمه عقلی آن (عدم وجوب نماز ظهر) حجت نمی‌گردد.

۲. ملزوم، حکم ظاهری و به عبارت دیگر حجیت است. از آنجایی که در فرض جریان اصول عملیه مثل استصحاب در حکم ظاهری و حجت، اماره‌ای مانند لاتنقض

اليقين بالشك وجود دارد، لازمه حکم ظاهري، لازمه امري است که با اماره ثابت شده باشد. و لوازم عقلي امارات بنا بر توضیحاتی که گذشت، حجت است. برای نمونه اگر وجود حجت بر عدالت شخصی، لازمه عقليه‌ای داشته باشد و ما عدالت شخصی را استصحاب کنیم آن لازمه عقلي حجت می‌گردد؛ زیرا فرض، این است که ملزوم، حجت بر عدالت است نه عدالت واقعيه و لاتنقض اليقين بالشك اماره‌ای است که حجت بر عدالت این شخص را اثبات می‌کند.

۳. ملزوم، اعم از واقع و حکم ظاهري است. در این فرض نیز حکم آنچه در قسم دوم گفته شد جاری می‌گردد؛ زیرا فرض، این است که ملزوم، شامل حکم ظاهري (حجت) شود بنابراین همان بیانی که در قسم دوم گذشت، در این قسم نیز تطبیق می‌شود. مثلاً اگر هر یک از عدالت واقعي شخصی و حجت بر عدالت او لازمه عقليه‌ای داشته باشد، و ما عدالت شخص را با استصحاب ثابت کنیم، لوازم عقلي آن حجت می‌گردد. زیرا اگرچه نسبت به عدالت واقعي اماره‌ای وجود ندارد ولی نسبت بر حجت بر عدالت اماره‌ای مثل لاتنقض اليقين بالشك قائم شده است. (ر.ک: به آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۱۵-۴۱۷؛ مشکینی اردبیلی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۵۶۴؛ آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۷)

۵. شرط جریان لوازم دلیل اصل عملی

برای اینکه لوازم ادله اصل عملی حجت گردند باید این ادله به فعلیت رسیده باشند یعنی باید ابتدا این ادله جریان پیدا کنند سپس لوازم آنها جاری شوند. شرط فعلیت این ادله این است که خود اصل عملی، یا حکم شرعی باشد و یا موضوع برای آن تا دلیل حجیت، آن را شامل شود و بعد از آن، آثار عقلي دلیل جاری گردد.

بنابراین اگر امري نه خود، حکم شرعی بود و نه موضوع حکم شرعی، نه آثار عقلي خود اصل مترتب می‌شود؛ زیرا اصل مثبت است و نه آثار عقلي دلیل آن؛ در این فرض، دلیل حجیت که اماره است جاری نمی‌گردد تا لوازم آن حجت گردند.

به عبارت بهتر، هنگام روبرو شدن با اصل عملی دو حالت متصور است:

حالت اول: خود اصل، اثر شرعی دارد که در این حالت، اصل عملی جاری می‌شود و اگر دلیل اصل عملی لوازمی داشته باشد (چه لوازم شرعی، چه لوازم عقلی) لوازم آن هم حجت می‌گردد.

حالت دوم: خود اصل، اثر شرعی بدون واسطه ندارد. این حالت دارای صوری است. **صورت اول:** نه خود اصل و نه لوازم عقلی آن و نه دلیل اصل، لازمه شرعی ندارند. **صورت دوم:** لازمه عقلی اصل، اثر شرعی دارد ولی خود اصل اثر شرعی بدون واسطه ندارد. شهید صدر در مثال اینکه لازمه پدر بودن، داشتن فرزند است به این صورت اشاره می‌کند و قائل به عدم حجیت آن می‌شود.

لازمه عادی پدر بودن، این است که فرزندی وجود داشته باشد، حال اگر برای وجود فرزند، اثری شرعی وجود داشته و ما بخواهیم وجود فرزند را از طریق پدر ثابت کنیم دو حالت وجود دارد:

حالت اول آنکه پدر بودن را با دلیل ثابت کنیم که لازمه آن حجت است و حالت دوم آنکه پدر بودن را با اصل ثابت کنیم که در این حالت، اگر وجود فرزند، لازمه دلیل اصل باشد، به شرطی اثبات می‌گردد که پدر بودن که مستصحب است اثر شرعی داشته باشد. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۰۴)

صورت سوم: دلیل اصل، لازمه شرعی دارد ولی خود اصل اثر شرعی ندارند، مثل اینکه حجت بر عدالت اثر شرعی داشته ولی خود عدالت اثر شرعی نداشته باشد.

در همه صور حالت دوم، لوازم شرعی و عقلی دلیل اصل حجت نیست؛ زیرا در این صور، اصل نه خود، حکم شرعی است و نه اثر شرعی بدون واسطه دارد.

برای تبیین بهتر، بحث شرط جریان را با ذکر چند مثال توضیح می‌دهیم:

مثال اول:

یکی از ادله‌ای که برای اصل براءت در شبهات حکمیه اقامه شده، استصحاب عدم منع است؛ زیرا قبل از بلوغ، منعی وجود نداشته و مقتضای استصحاب، عدم منع بعد از بلوغ است.

شیخ انصاری این دلیل را برای اثبات اصل براءت نمی‌پذیرد و این استصحاب را جاری نمی‌داند.

کلمات ایشان در این بحث اجمال دارد و برای روشن شدن مراد ایشان، باید دو مقدمه بیان شود:

مقدمه اول آنکه شیخ انصاری هیچ حکمی را اعم از الزامی و ترخیصی برای صبی مجعول نمی‌داند، بنابراین حلیت، حالت سابقه ندارد تا بعد از بلوغ، استصحاب گردد؛ پس برای اثبات اصل براءت، نیازمند استصحاب عدم منع هستیم، یعنی باید عدم منع از فعل را که قبل از بلوغ بوده، بعد از بلوغ، استصحاب کنیم.

مقدمه دوم آنکه اگرچه عدم منع واقعی و حجت بر عدم منع برای نفی عقاب کفایت می‌کند و به همین سبب با وجود اینکه برای صبی جعل نشده، عقاب از او منتفی می‌گردد. ولی در مقام، نه عدم منع واقعی اثبات شده و نه حجت بر آن وجود دارد؛ زیرا عدم منع، عدم حکم است، نه حکم شرعی است و نه موضوع برای حکم شرعی، بنابراین این استصحاب جاری نمی‌شود تا حجت بر عدم منع به وسیله روایت «لاتنقض الیقین بالشک» قائم گردد.

و از این رو شیخ معتقد است تنها راه برای نفی عقاب، بدین صورت است که لازمه عدم منع، اذن و ترخیص است و حجت بر ترخیص برای نفی عقاب کفایت می‌کند، ولی چنانچه روشن است، اثبات اذن و ترخیص با استصحاب عدم منع، اصل مثبت است. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۵۹ و ۶۰)

محقق نایینی اشکال دیگری به این استصحاب مطرح می‌کند.

ایشان معتقد است حالت سابقه متیقن، قبل از بلوغ است و این عدم منع، عدم محمولی است و عدم محمولی ربطی به شارع ندارد؛ زیرا اگر عدم منع محمولی نبود نیازی به استصحاب نبود و با قبح عقاب بلا بیان، اصل برائت ثابت شده بود و حال آنکه ما بعد از بلوغ نیازمند عدم منع نعتی هستیم که منسوب به شارع است و اگر بخواهیم عدم منع محمولی را استصحاب کنیم تا به عدم منع نعتی برسیم مثبت شده و اصل مثبت حجیت ندارد. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۳، ص ۳۳۱)

محقق خوئی در نقد محقق نایینی، اصل مثبت بودن آن را انکار کرده و معتقد است این لازمه از باب لازمه دلیل اصل بوده که از موارد لوازم اماره است و حجت می‌باشد. (خوئی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۴۰)

ولی ظاهر، آن است که جواب محقق خوئی محل اشکال است؛ زیرا مشکل استصحاب در این بحث، این است که عدم منع محمولی نه حکم شرعی است و نه موضوع حکم شرعی، بنابراین اصل، جاری نمی‌شود تا دلیل اصل، مثل روایت «لاتنقض الیقین بالشک» آن را شامل گردد و نوبت به حجیت لوازم عقلی آن برسد.

مثال دوم:

شهید صدر از برخی اصولیان در بحث اضطرار به بعض اطراف علم اجمالی که توضیح آن در تطبیقات خواهد آمد، این مطلب را نقل می‌کند که از استصحاب جامع استفاده کرده و برای آن لازمه عقلیه‌ای قائل شده که لوازم دلیل اصل است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۲۷۳)

محقق شاهرودی معتقد است که استصحاب جامع به جهت نداشتن اثر شرعی جریان پیدا نمی‌کند و بالتبع لوازم عقلی دلیل اصل نیز اثبات نمی‌گردد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۱، ج ۳، ص ۶۱)

۶. تطبیقات لوازم دلیل اصل

بحث لازم دلیل اصل در کلمات اصولیان دارای تطبیقات گوناگونی است که در این بخش به آن پرداخته می‌شود:

الف) تطبیقات صحیح

در این بخش از مقاله کلماتی از علما بررسی می‌شود که در آن، شبهه اصل مثبت وجود دارد، ولی با دقت، مشخص می‌شود که از لوازم دلیل اصل بوده و بنابراین حجت است.

مثال اول:

شیخ انصاری در بحث استدلال به حدیث رفع برای اثبات اصل برائت، مقدماتی را بیان می‌کند که یکی از آنها این است که حدیث رفع بر رفع آثار شرعی بدون واسطه دلالت دارد و بر رفع آثار عقلی و عادی و همچنین بر رفع آثار شرعی با واسطه آثار عقلی و عادی دلالت نمی‌کند.

با توجه این مقدمه، این اشکال پدید می‌آید که حدیث رفع بر اصل برائت دلالتی ندارد؛ زیرا رفع عقاب یا استحقاق عقاب، اثر غیرشرعی است و حدیث رفع چنین آثاری را رفع نمی‌کند.

ایشان در حل این اشکال می‌فرماید: شارع می‌توانست احتیاط را واجب کند و وجوب احتیاط یک حکم شرعی بوده و شارع با حدیث رفع، آن را رفع کرده است. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۳۴)

اما اشکال دیگری در اینجا قابل طرح است که لحاظ رفع وجوب احتیاط مشکلی را حل نمی‌کند؛ چراکه لازمه عقلی عدم وجوب احتیاط، عدم عقاب و عدم استحقاق آن است و اگر بخواهیم از راه ملازمه عقلی به آن برسیم، اصل مثبت می‌شود در حالی که چنانچه در مقدمه بیان شده گذشت شیخ انصاری دلالت حدیث رفع بر رفع آثار غیرشرعی را قبول ندارد.

جواب اشکال این است که لازمه عقلی رفع ایجاب احتیاط، عدم عقاب بوده و وقتی ملزوم آن را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که ملزوم آن اعم از حکم واقعی و ظاهری است، یعنی عدم عقاب در دو فرض، اثبات می‌گردد: یکی فرضی که فعل حرام واقعی نباشد و دیگری فرضی که حرام واقعی بوده ولی حجت بر ترخیص ظاهری وجود داشته باشد؛ و از آنجایی که بر حجت بر ترخیص ظاهری اماره‌ای به نام «رفع ما

لایعلمون» وجود دارد، پس بر ترخیص ظاهری اماره قائم شده و لوازم عقلی آن، حجت می‌گردد.

طبق این پاسخ، شبهه دیگری پدید می‌آید که نیازی به لحاظ رفع ایجاب احتیاط در حدیث رفع وجود ندارد و می‌توانیم قائل شویم که حدیث رفع مستقیماً ناظر به امری عقلی یعنی عدم عقاب یا عدم استحقاق آن است؛ زیرا چنانچه بیان شد این امر عقلی از لوازم اماره است و حجیت آن اثبات می‌گردد.

جواب این شبهه با توجه به مباحثی که در بخش قبل گذشت روشن می‌شود؛ زیرا برای جریان اصل، لازم است که مورد اصل یا حکم شرعی بوده یا موضوع حکم شرعی باشد، بنابراین در حدیث رفع، تا حکم شرعی مانند ایجاب احتیاط را لحاظ نکنیم دلیل اصل جاری نمی‌شود و بالتبع لوازم عقلی آن مانند عدم عقاب و عدم استحقاق آن، اثبات نمی‌گردد.

مثال دوم:

یک از آثار عقلی پرکاربرد، بحث حکم عقل به لزوم اطاعت است که ممکن است باعث اشتباه شود؛ چراکه در هر استصحابی باید لوازم عقلی آن را جاری شود، برای مثال در استصحاب احکام، مثل وجوب نماز جمعه، بعد از استصحاب آن، حکم عقل به لزوم اطاعت می‌آید و گرنه استصحاب وجوب نماز جمعه بی‌فایده است. (ر.ک: خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۱۷)

اگر اشکال شود که با وجود حکم عقل به لزوم اطاعت در همه احکام شرعی و اینکه ملزوم آن اعم از حکم واقعی و ظاهری است همه موارد اصل مثبت از مثبتیت خارج شده و می‌توان از باب لوازم اماره، آنها را حجت دانست. بنابراین هیچ موردی برای اصل مثبت باقی نمی‌ماند و بحث از اصل مثبت در اصول لغو می‌گردد.

در جواب می‌گوییم مورد اصل یا باید حکم شرعی باشد و یا موضوع حکم شرعی تا دلیل حجیت اصل مثل «لاتنقض الیقین بالشک» جاری شود و حکم ظاهری به فعلیت برسد و لازمه عقلی آن یعنی لزوم اطاعت مترتب گردد، بنابراین در جایی که مورد اصل،

نه حکم شرعی باشد و نه موضوع حکم شرعی، حجت فعلیه وجود ندارد تا نوبت به حکم عقل به لزوم اطاعت برسد.

مثال سوم:

میرزا هاشم آملی در بحث شک در اینکه آیا جزء یک واجب، جزء مطلق آن است یا جزء مشروط به حال قدرت، در فرضی که مکلف اول وقت، قادر بر آن جزء بوده و سپس مضطر به عدم اتیان آن جزء می‌گردد برای اثبات وجوب باقی اجزاء به استصحاب وجوب تمسک نموده اما معتقد است این استصحاب، اصل مسببی است و اگر اصل سببی در مقام، جاری گردد، بر این استصحاب مقدم می‌شود.

این اصل سببی به دو شیوه متصور است: یکی برائت از جزء که نتیجه آن، وجوب بقیه اجزاء است و دیگری استصحاب جزئیت که ثمره جریان آن، عدم وجوب باقی اجزاء است؛ زیرا وقتی در جزئی اثبات شود که جزء علی‌الاطلاق است یعنی در صورت عدم آن، فعل مرکب تحقق نمی‌یابد و بالتبع وجوب آن منتفی می‌گردد.

ممکن است در خصوص استصحاب جزئیت، اشکال اصل مثبت مطرح شود؛ چراکه فرض، آن است که جزئیت به واسطه اصل عملی اثبات شده و لوازم عقلی اصول عملیه حجت نیستند.

ایشان در جواب به این اشکال، این نکته را مطرح می‌کند که ملزوم عدم وجوب بقیه اجزاء، اعم از این است که واقعاً آن جزء، جزء مطلق باشد و یا اینکه حجت بر جزء مطلق بودن آن داشته باشیم و در مقام، با جریان استصحاب جزئیت، «لاتنقض الیقین بالشک» که اماره است حجت بر جزئیت مطلق را اثبات می‌کند. پس لوازم عقلی آن حجت می‌گردند.

البته جریان این استصحاب، بر این مبنا استوار است که جزئیت را یک امر مجعول بدانیم؛ وگرنه استصحاب جزئیت، جاری نمی‌گردد زیرا نه حکم شرعی بوده و نه موضوع برای حکم شرعی و بالتبع لوازم عقلی دلیل اصل حجت نمی‌شود. (آملی،

۱۳۹۵، ج ۳، ص ۶۱۹)

ایشان بعد از بیان این توضیحات این بحث را به حکم عقل به لزوم اطاعت تشبیه می‌کند.

مثال چهارم:

مستصحب گاهی یک حکم فعلی بوده، یعنی موضوع آن در خارج به فعلیت رسیده است، مثلاً آب انگور هنگامی که بجوشد نجس می‌شود. اگر در اینکه دو سوم آن بخار شده شک شود، استصحاب نجاست جاری می‌گردد.

و گاهی مستصحب حکم تعلیقی است، یعنی موضوع آن در خارج محقق نشده، مثلاً انگور تبدیل به کشمش شده و بعد بجوشد که شک می‌کنیم جوشیدن کشمش موجب نجاست آن می‌گردد یا نه.

در اینجا جریان استصحاب به این شیوه نحو است که اگر انگور بود، هنگام جوشیدن نجس می‌شد و حالا که کشمش است نیز در صورت جوشیدن نجس می‌گردد.

به این نوع استصحاب، استصحاب تعلیقی می‌گویند؛ چراکه انگور که جزء موضوع نجاست است در خارج، محقق نشده و بالتبع حکم نجاست به فعلیت نرسیده است. استصحاب تعلیقی انحاء مختلفی دارد که یکی از آن‌ها استصحاب ملازمه است. مثلاً ملازمه بین انگور جوشیده شده و نجاست، استصحاب می‌گردد.

برخی به این استصحاب اشکال کرده‌اند که اثبات حکم شرعی مثل نجاست به وسیله اثبات ملازمه‌ای که با اصل عملی اثبات شده اصل مثبت است؛ چراکه حکم شرعی، جزاء قضیه شرطیه است و لازمه عقلیه مفاد قضیه شرطیه (ملازمه)، آن است که هنگام تحقق شرط، جزاء هم محقق می‌شود. (عراقی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱۲)

شهید صدر این اشکال را این‌گونه پاسخ می‌دهد که اگر بین دو حجت ملازمه باشد، اصل مثبت نیست و لازمه‌ی دلیل اصل است که لازمه اماره می‌شود، بدین بیان که لازمه حجت بر قضیه شرطیه (ملازمه)، حجت بر جزاء در فرض حصول شرط است و از آنجا که بر حجت بر ملازمه، اماره‌ای به نام روایت «لانتقض الیقین بالشک» داریم، لوازم عقلی آن مترتب می‌گردد. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۲۸۹)

استاد شهیدی این بحث را می‌پذیرد اما از جهت شرط جریان اشکال می‌کند، بدین بیان که قضیه شرطیه، مجعول شارع نیست، بنابراین اصل، مورد اصل نه حکم شرعی است و نه موضوع آن، اگرچه لازمه دلیل اصل، حکم شرعی باشد پس اصل جریان پیدا نمی‌کند و بالتبع دلیل آن و لوازم آن نیز اثبات نمی‌گردد. (شهیدی، بی تا، ج ۶، ص ۳۳۱)

مثال پنجم:

اگر دو ظرف آب داشته باشیم که مقدار هر کدام به اندازه نصف کُر باشد و یکی از آنها نجس و دیگری پاک باشد سپس این دو به هم متصل شوند، مقتضای حکم ظاهری به حسب استصحاب، این است که آب‌های ظرف نجس، همچنان نجس بوده و آب‌های ظرف پاک، همچنان پاک است، اما لازمه هر یک از استصحاب‌ها این است که حکم آب هر یک از ظروف، حکم آب ظرف دیگر است؛ چراکه باوجدان می‌دانیم شارع در حکم ظاهری بین آب‌های به هم پیوسته، دو نوع حکم جعل نکرده و یا به پاکی تمام آب‌ها حکم می‌نماید و یا به نجاست آن.

در اینجا شبهه مثبتیت وجود دارد که محقق عراقی به آن پرداخته و منکر مثبت بودن می‌شود؛ زیرا ملزوم در مقام، اعم از حکم واقعی و ظاهری است.

و به عبارت دیگر همانطور که بین حکم واقعی این دو آب، ملازمه وجود دارد، بین حکم ظاهری آنها نیز ملازمه برقرار است و از آنجا که نسبت به حکم ظاهری طهارت و نجاست، اماره‌ای به نام «لاتنقض الیقین بالشک» وجود دارد، بحث از باب لوازم اماره می‌شود، بنابراین استصحاب نجاست یکی از آب‌ها با استصحاب پاکی آب دیگر تعارض کرده و بعد از تساقط، اصل طهارت در کل آب‌ها جاری می‌گردد. (عراقی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۱۲)

آخوند خراسانی معتقد است که اگر همانطور که بین حکم واقع دو شی ملازمه باشد بین حجت‌های آنها نیز ملازمه باشد اگر حکم یکی با حجت ثابت شد حکم دیگری هم ثابت می‌شود. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۱۵)

برخی در این بحث به آخوند خراسانی اشکال کرده‌اند که این حرف درست بوده اما کبرایی است که صغری ندارد. (خویی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۹۱)
 استاد شهیدی این مثال را از صغریات کبرایی که آخوند مطرح کرده، دانسته است. (شهیدی، بی تا، ج ۶، ص ۴۳۲)

مثال ششم:

در بحث علم اجمالی مسئله‌ای مطرح است که اگر علم اجمالی به حرمت یکی از دو ظرف وجود داشت، مقتضای قاعده اولیه این است که از هر دو اجتناب کنیم، حال اگر مضطر به ارتکاب یکی از آنها شدیم، سؤالی که مطرح می‌شود، این است که نسبت به طرف دیگر، حکم به وجوب اجتناب وجود دارد یا خیر؟

در این بحث، شهید صدر مطلبی را از بعضی اصولیان نقل می‌کند که می‌توان از استصحاب جامع استفاده کرد که با توجه به موارد مختلف، گاهی جامع وجوب و گاهی جامع حرمت استصحاب می‌شود.

در مثال یادشده، استصحاب جامع حرمت استفاده از ظرف نجس جاری می‌گردد به این بیان که بعد اضطرار به ارتکاب یکی از دو ظرف شک می‌کنیم که همان چیزی که ما به آن مضطر شده بودیم حرام بوده و به خاطر اضطرار، حلال شده که در این صورت، ظرف دیگر حلال می‌گردد و یا آنچه به آن مضطر بوده‌ایم حلال بوده که در این صورت، ظرف دیگر حرام است.

در اینجا استصحاب وجوب اجتناب جاری می‌گردد و حکم می‌کند که ظرف باقی مانده، همان ظرف حرام بوده که این حکم، لازمه عقلی وجوب اجتناب است.

از آنجایی که از وجوب اجتناب جامع به وجوب اجتناب ظرفی که شخص به ارتکاب آن مضطر نیست، می‌رسیم و این ملازمه عقلی است، شبهه اصل مثبت بودن در اینجا مطرح می‌گردد.

جواب این شبهه آن است که ملزوم در مقام اعم از وجوب واقعی اجتناب از جامع و حجت بر وجوب اجتناب از جامع است به عبارتی دیگر در اینجا ملازمه بین دو

حجت وجود دارد، یعنی شارع همان حکم ظاهری جامع را برای فرد نیز قائل است و چون شارع برای جامع، حکم ظاهری لزوم اجتناب را جعل کرده است، برای فرد هم لزوم اجتناب را اراده کرده و از آنجایی که بر وجوب اجتناب از جامع، اماره‌ای به نام «لاتنقض الیقین بالشک» وجود دارد، این لازمه عقلی، لازمه اماره بوده و حجت می‌گردد. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۲۷۳)

مثال هفتم:

شیخ انصاری در بررسی دلالت اخبار توقف بر وجوب احتیاط در شبهات بدویه، برخی جواب‌ها در رد دلالت اخبار توقف بر عدم وجوب احتیاط را ناتمام می‌داند. یکی از آن جواب‌ها این است که اخبار توقف، عام و اخبار براءت، خاص هستند، بنابراین در شبهات تحریمیه، عموم اخبار توقف، تخصیص خورده و اصل براءت ثابت می‌شود و در شبهات وجوبیه احتیاط ثابت می‌گردد.

ایشان در نقد این جواب می‌فرماید: موضوع برخی از ادله براءت، عدم الحججه است که آن مقابله با ادله وجوب احتیاط را ندارند و مورد ادله وجوب احتیاط هستند؛ زیرا ادله وجوب احتیاط حجت بوده و موضوع این دسته از ادله براءت را نفی می‌کنند و موضوع برخی دیگر از ادله براءت، عدم علم به واقع است مثل «کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی» که با این اخبار تعارض بدوی کرده و ورودی رخ نمی‌دهد.

ایشان می‌فرماید: ادله براءت از دو جهت اخص از ادله توقف هستند: یک جهت آنکه این دسته از ادله براءت، فقط موارد فقدان نص را شامل می‌شود و فرض تعارض روایات را دربر نمی‌گیرد، برخلاف ادله وجوب توقف که هم فرض تعارض را شامل است و هم فرض فقدان نص را، جهت دیگر آنکه این دسته از ادله براءت، تنها شبهات تحریمیه را شامل می‌شود و شبهات وجوبیه را دربر نمی‌گیرد برخلاف ادله توقف که هر دو شبهه را شامل است.

بنابراین ادله وجوب توقف، عمومیتی دارند که قابل تخصیص با ادله براءت نیست؛ چراکه اگر ادله توقف تخصیص بخورند، موجب مخالفت با اجماع مرکب می‌شود؛ زیرا

کسی قائل به وجوب احتیاط در شبهات وجوبیه و عدم وجوب آن در شبهات تحریمیة نشده است و همچنین کسی قائل به وجوب احتیاط در فرض تعارض و عدم وجوب آن در فرض فقدان نص نشده است. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۷۵)

در اینجا ممکن است اشکال اصل مثبت مطرح شود؛ چراکه حکم موارد تعارض روایات را، به خاطر وجود اجماع مرکب در موارد فقدان نص جاری می‌کنیم و این لازمه عقلی وجوب احتیاط در موارد تعارض روایت است.

پاسخ از این اشکال این است که ملزوم در مقام، تنها حکم ظاهری است یعنی بین حکم ظاهری فرض تعارض روایات و حکم ظاهری فقدان نص، ملازمه وجود دارد و از آنجایی که حکم ظاهری وجوب احتیاط در فرض تعارض روایات، مفاد اماراتی است که بر وجوب توقف دلالت می‌کنند، لوازم عقلی این امارات حجت می‌گردند.

ب) تطبیقات اشتباه

تطبیقات اشتباه در این بحث به دو قسم تقسیم می‌شود:

قسم اول: اشتباه در ناحیه لوازم دلیل اصل

مواردی وجود دارد که لازمه دلیل اصل بوده بنابراین اصل مثبت نیست، ولی برخی از اصولیان به اشتباه، آن را لازمه اصل شمرده و اصل مثبت دانسته‌اند:

مثال اول:

میرزا هاشم آملی در بحث لوازم دلیل اصل، معتقد است که موضوع حکم عقل به لزوم اطاعت اعم از حکم واقعی و ظاهری نیست، بلکه تنها حکم واقعی است، یعنی اگر فعلی در واقع، واجب بود عقل حکم به لزوم اطاعت می‌نماید و چون حجیت اصل، به جهت کشف از واقع نیست، لوازم عقلی آن مترتب نمی‌گردد؛ بنابراین اگر حکمی با اصل ثابت شد، حکم عقل به لزوم اطاعت جاری نیست. (آملی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۷)

کلام ایشان محل اشکال است؛ زیرا چنانچه گذشت ملزوم حکم عقل به لزوم اطاعت، اعم از حکم واقعی و حکم ظاهری است بنابراین حتی در صورتی که مکلف

جهل مرکب نسبت به تکلیفی داشته باشد و قطع آن مطابق با واقع نباشد، باز هم عقل به وجوب اطاعت، حکم می‌کند.

همچنین لازم به ذکر است که کلمات ایشان در بحث حکم عقل به لزوم اطاعت مختلف است؛ چراکه در برخی موارد حکم عقل به لزوم اطاعت را از باب لوازم دلیل اصل پذیرفته و آن را حجت می‌داند که در بخش تطبیقات صحیح در مثال سوم به آن پرداخته شد ولی در اینجا، حکم عقل به لزوم اطاعت را اصل مثبت دانسته است.

مثال دوم:

در علم اجمالی دو بحث مطرح است:

بحث اول آنکه آیا شارع می‌تواند در همه اطراف علم اجمالی ترخیص دهد؟ شیخ انصاری در این بحث قائل به عدم امکان است و یعنی علم اجمالی به شیوه علت تامه، مانع از ترخیص دو طرف علم اجمالی است.

بحث دوم آنکه آیا موافقت قطعی علم اجمالی لازم است؟ و آیا شارع می‌تواند در برخی اطراف علم اجمالی ترخیص دهد؟ ایشان در این بحث قائل به این است که علم اجمالی اقتضا و وجوب موافقت قطعی را دارد، ولی شارع می‌تواند در برخی اطراف علم اجمالی ترخیص دهد، ولی ایشان شرط ترخیص شارع را جعل بدلیت ظاهری می‌داند، بدین صورت که شارع باید یک طرف را بدل از حرام واقعی قرار دهد تا بتواند طرف دیگر را حلال ظاهری کند.

در این بحث ادعا می‌شود که شارع با روایاتی مثل «کل شیء لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه» ترخیص داده است و لازمه حلیت یکی، حرمت دیگری است.

ایشان در نقد این مطلب، اثبات حرمت طرف دیگر به واسطه حلیت یک طرف را

اصل مثبت می‌داند. (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۲۱۲)

مقتضای دقت در این مسئله، این است که اگرچه حرمت واقعی طرف دیگر، لازمه

عقلی حلیت واقعی طرف اول بوده و اثبات حرمت واقعی طرف دیگر با اصاله الحل طرف

اول، اصل مثبت است، ولی نیازی به اثبات حرمت واقعی طرف دیگر وجود ندارد.

جعل بدلیت ظاهری لازمه حلیت ظاهریه طرف اول است زیرا روشن است که حلیت ظاهری طرف اول منوط به جعل بدلیت ظاهری در طرف دیگر است، نه حلیت واقعی آن؛ زیرا اگر طرف اول، حلال واقعی باشد، حلیت واقعی آن در گرو جعل بدلیت ظاهریه نیست.

و از آنجایی که روایاتی مثل «کلّ شیء لک حلال حتّی تعرف الحرام منه بعینه» اماره بر حلیت ظاهریه هستند لازمه عقلی آن یعنی جعل بدلیت ظاهریه در طرف دیگر اثبات می‌گردد.

قسم دوم: اشتباه در ناحیه لوازم اصل

مواردی وجود دارد که لازمه اصل عملی و اصل مثبت بوده، ولی برخی اصولیان به اشتباه، آن را لازمه دلیل اصل قرار داده و قائل به حجیت آن شده‌اند:

مثال اول:

در بحث جوائزسلطان در جایی که آخذ صدقه داده است و مالک آن، رجوع کرده و به صدقه راضی نیست، دو صورت وجود دارد:

۱. آخذ از ابتدا به نیت حفظ گرفته است
 ۲. آخذ از ابتدا به نیت تملک گرفته و بعد از علم به غصبیت، نیت حفظ کرده است.
- شیخ انصاری در هر دو صورت قائل به ضمان است و استصحاب را دلیل آن برمی‌شمارد.

تقریر استصحاب به این صورت است که در فرضی که آخذ ابتدا به نیت تملک گرفته است، قبلاً ضامن بوده و استصحاب، حکم به بقاء ضمان او می‌کند.

ایشان به وسیله عدم قول به فصل از این استصحاب لازمه‌گیری کرده و فرض اول را ملحق به فرض دوم نموده است و از این‌رو در هر دو فرض قائل به ضمان شده است.

(انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۹۵)

نکته مهم در این بحث، بررسی این مطلب است که موضوع این ملازمه فقط در مورد واقع است یا اعم از حکم واقعی و ظاهری است.

اگر گفته شود این ملازمه تنها در مورد احکام واقعی است یعنی بین ضمان واقعی در فرض اول و فرض دوم ملازمه است، استدلال شیخ انصاری مورد اشکال واقع می‌شود؛ زیرا بین ضمان در این دو فرض ملازمه شرعیه وجود ندارد و از آنجایی که حکم به ضمان در فرض دوم به وسیله اصل عملی ثابت شده، لازمه غیرشرعی آن اثبات نمی‌گردد. از این رو مقتضای قاعده حکم به عدم ضمان در فرض اول و حکم به ضمان در فرض دوم است و علم اجمالی به عدم مطابقت یکی از این دو حکم با واقع مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا از جریان اصل برائت در فرض اول و استصحاب ضمان در فرض دوم، ترخیص در معصیت قطعیه لازم نمی‌آید، نظیر مرغی که تذکیر آن مشکوک باشد که محقق خوبی حکم به طهارت و حرمت خوردن آن نموده است. (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۳۸؛ همان، ج ۲، ص ۳۴۱)

در حالی که به حسب واقع یا این مرغ پاک و خوردن آن حلال و یا نجس و خوردن آن حرام است.

ولی اگر ملازمه بین این دو فرض، نسبت به حکم واقعی و ظاهری باشد، بدین صورت که در حکم ظاهری به ضمان یا عدم ضمان این دو فرض نیز ملازمه باشد، اثبات ضمان در فرض اول به وسیله استصحاب ضمان در فرض دوم، اصل مثبت نخواهد بود؛ زیرا فرض آن است که بر حکم ظاهری ضمان در فرض دوم، اماره‌ای به نام «لاتنقض الیقین بالشک» وجود دارد و لوازم عقلی امارات حجت می‌باشند.

ولی از آنجایی که بر ملازمه در حکم ظاهری ضمان یا عدم ضمان در مقام، دلیلی وجود ندارد، اثبات ضمان در فرض اول به وسیله استصحاب در فرض دوم، اصل مثبت می‌گردد، به عبارت دیگر این بحث از مواردی است که شیخ انصاری آن را از باب لازمه دلیل اصل دانسته، ولی حق، آن است که این مسئله از باب لازمه خود اصل است.

مثال دوم:

اگر عیب در ثمن یا مثنم مقدم بر بیع باشد، خیار عیب ثابت می‌شود، ولی اگر بیع مقدم بر عیب باشد، خیار عیب منتفی است.

حال اگر شک کنیم که بیع مقدم بوده است یا عیب، استصحاب عدم بیع می‌گوید که بیع تا زمان حدوث عیب موجود نشده است بنابراین عیب بر بیع، مقدم است و خیار عیب ثابت می‌شود.

محقق مراغی این بحث را از بعضی اصولیان این‌گونه نقل می‌کند که تقدم عیب، لازمه عقلی عدم بیع تا زمان حدوث عیب است و گمان کرده که ملزوم آن، شامل حجت بر عدم بیع تا زمان حدوث عیب نیز می‌گردد و اعم از این است که در واقع این عدم رخ دهد یا بر آن، حجت قائم شود و از این‌رو این لازمه را، لازمه دلیل اصل (لاتنقض الیقین بالشک) گرفته و از آنجا که دلیل اصل، اماره است، لوازم عقلی آن را نیز حجت قرار داده است.

محقق مراغی در اشکال به ایشان معتقد است که لازمه در این بحث، لازمه خود اصل است نه دلیل اصل؛ زیرا موضوع تقدم عیب، خصوص واقع عدم تحقق بیع تا زمان عیب است، نه اعم از واقع و حجت بر آن، و از آنجا که استصحاب از اصول عملیه است، تقدم عیب بر بیع با اماره ثابت نشده تا لوازم عقلی آن اثبات گردد. (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۱۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه گیری:

اصول عملیه دو حیثیت دارند: یکی خود آن اصول و دیگری دلیل حجیت آنها. برای مثال اصل براءت از اصول عملیه است، ولی دلیل آن، روایت «رفع ما لایعلمون» بوده که اماره است. ثمرات مهمی بر تفکیک بین این دو حیثیت مترتب می‌گردد:

اول آنکه لوازم اصل عملی نزد مشهور اصولیان حجت نیست ولی لوازم عقلی آن بنابر نظریه مشهور حجت است، بنابراین اگر موضوع لازمه‌ای، حجت یا اعم از واقع و حجت بود، آن لازمه مربوط به حیث دلیل حجیت اصل است و از آنجایی که دلیل حجیت اصل عملی، اماره است، لوازم عقلی آن، حجت می‌گردد.

نکته مهم در تطبیق لوازم اصل و لوازم دلیل اصل، آن است که باید دقت شود اثر، اثر حجت است یا اثر واقع یا اثر اعم از واقع و حجت و ظرافت این بحث موجب شده گاهی برخی بزرگان در تطبیق آن به اشتباه بیفتند.

البته شرط حجیت این لوازم، آن است که خود اصل، حکم شرعی یا موضوع حکم شرعی باشد تا دلیل حجیت اصل، آن را شامل شود وگرنه لوازم عقلی آن مترتب نمی‌گردد. دوم آنکه دلیل اصل به جهت اماره بودن، در تعارض با اصول عملیه مقدم می‌گردد بنابراین با اینکه اصل استصحاب بر اصل براءت مقدم است ولی در جایی که دلیل براءت با اصل استصحاب تعارض می‌کند، دلیل براءت از باب تقدیم اماره بر اصل مقدم می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۹ق). *کفایة الأصول*. چاپ اول. قم: موسسه آل البيت (علیہ السلام).
۲. آملی، میرزا هاشم (۱۳۸۶ق). *تحریر الأصول (تقریرات سید علی فرحی)*. چاپ اول. قم: مکتبه الداوری.
۳. آملی، میرزا هاشم (۱۳۹۵ق). *مجمع الأفكار و مطرح الأنظار (تقریرات محمد علی اسماعیل پور)*. چاپ اول. قم: المطبعة العلمية.
۴. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). *فرائد الأصول*. چاپ نهم. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۵. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). *کتاب المکاسب*. چاپ اول. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۶. بحرانی، محمد صنفور (۱۴۲۸ق). *شرح الأصول من الحلقة الثانية*. چاپ سوم. قم: مؤلف.
۷. تبریزی، موسی بن جعفر (۱۳۶۹ق). *أوثق الوسائل فی شرح الرسائل*. چاپ اول. قم: کتبی نجفی.
۸. حائری اصفهانی، محمد حسین (۱۴۰۴ق). *الفصول الغرویة فی الاصول الفقهية*. چاپ اول. قم: دار احیاء العلوم الإسلامیة.
۹. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). *مصباح الأصول (تقریرات محمد سرور حسینی بهسودی)*. چاپ اول. قم: موسسه احیاء آثار السید الخوئی.
۱۰. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحین*. چاپ بیست و هشتم. قم: نشر مدینه العلم.
۱۱. صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۷ق). *بحوث فی علم الأصول (تقریرات سید محمود شاهرودی)*. چاپ سوم. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیہ السلام).
۱۲. صدر، سید محمد باقر (۱۴۱۸ق). *دروس فی علم الأصول*. چاپ پنجم. قم: موسسه النشر الاسلامی.
۱۳. صدر، سید محمد باقر (۱۴۰۸ق). *مباحث الأصول (تقریرات سید کاظم حائری)*. چاپ اول. قم: مطبعة مرکز النشر - مکتب الإعلام الإسلامی.

۱۴. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۱۷ق). *نهایة الأفكار (تقریرات محمد تقی بروجردی نجفی)*. چاپ سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷ق). *العناوین الفقہیة*. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن (۱۴۱۳ق). *کفایة الأصول (با حواشی مشکینی)*. چاپ اول. قم: لقمان.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق). *انوار الأصول (تقریرات احمد قدسی)*. چاپ دوم. قم: مدرسة الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۱۸. موسوی قزوینی، سید ابراهیم (۱۳۷۱ق). *ضوابط الاصول*. چاپ اول. قم: مؤلف.
۱۹. نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲ش). *أجود التقریرات (تقریرات سید ابوالقاسم خویی)*. چاپ اول. قم: مطبعة العرفان.
۲۰. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۳۱ق). *اضواء و آراء؛ تعلیقات علی کتابنا بحوث فی علم الأصول*. چاپ اول. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۲۱. سایت استاد شهیدی (بی تا). *تالیفات اصولی استاد*. ابحاث اصولیة. مباحث الحجج. برگرفته از لینک:

<https://www.shahidipoor.ir/index.php>.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی